

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

بهرام رحمانی

۱۴ جولای ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان»؟!

(بخش نهم)

ترور در صدر اسلام و حکومت اسلامی ایران

«ترور»، واژه آشنائی است که در ادبیات سیاسی، معنای ویژه ای را به خود اختصاص داده است؛ فردی در شرایطی که آماده مبارزه نبوده و به صورت غافلگیرانه و ناگهانی مورد هجوم قرار گیرد به آن «ترور» گفته می شود.

ترور در ادبیات اسلامی، چنین توصیف شده است: «در ادبیات اسلامی این واژه مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن غافلگیرانه آورده شده است.» (محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۵۰۸).

در این بخش، سعی بر این است که با بررسی تاریخی و ابعاد فقهی ترور به زوایای مختلف این مسأله در صدر اسلام و ترورهای فدائیان اسلام در حکومت پهلوی و در حکومت اسلامی پردازیم.

فتوای ترور سلمان رشدی توسط خمینی و دستور ترور نویسندگان و شاعران و فعالان سیاسی در زمان رهبری خمینی و خامنه ای، که آن ها امرین اصلی این ترورها هستند، تقلید عقب مانده ای از اولین ترور های مکتوب در تاریخ اسلام است که به دستور محمد پیامبر اسلام در شبه جزیره عربستان به خصوص مدینه انجام گرفت و آن هم ترور شاعران و سخنوران اهل مدینه در همین دوران است، یعنی کعب پسر اشرف، عصماء دختر مروان و سلام پسر ابی الحقیق.

علاوه بر بسیاری از دولت های دیکتاتوری خاورمیانه و افریقا، سازمان های اطلاعاتی دولت های به اصطلاح دمکراتیک غربی نیز به طور پنهانی دست به ترور می زنند. دوره حاضر غیر از حکومت اسلامی ایران، گروه های مذهبی از القاعده تا طالبان، حماس تا حزب الله و غیره از ترور به طور گسترده ای استفاده می کنند. گروه های اسلامی در هتل ها، رستوران ها، هواپیماها، قطارها و اتوبوس ها و... بمب گذاری می کنند و انسان های بی گناه را می کُشدند.

جنایت هولناک تروریستی هولناک ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ علیه بشریت و کشتار هزاران نفر از مسافران بی دفاع در امریکا، جهان را دچار شوک کرد. همین واقعه بهانه ای به دست دولت امریکا و متحدانش داد تا جنگ های خونینی را با اشغال افغانستان و عراق راه بیندازند که هنوز هم با بمباران های لیبیا ادامه دارد. از این پس تروریسم دولتی و تروریسم گروه های مذهبی و ناسیونالیستی، در مقابل هم قرار گرفتند و زیست و زندگی مردم عادی و شهروندان جوامع مختلف را در همه جای دنیا، به ویژه در منطقه پرتلاطم خارومیانه، در معرض جنگ و خطرهای تروریستی مداوم قرار دادند.

تروریسم و دشمنی کور و انتقام گیری از غرب تا شرق، نتیجه عملکرد دولت های غربی و در رأس همه دولت امریکا و حمایت مداوم آن ها از دولت اشغالگر اسرائیل و دولت های دیکتاتور منطقه، عاملین اصلی بی حقوقی و محرومیت های مردم فلسطین و لبنان و منطقه است. خروج نیروهای اشغالگر اسرائیلی از همه سرزمین های فلسطینی و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین به درجاتی می تواند به یکی از کانون های تروریسم، یعنی تروریسم دولتی اسرائیل و تروریسم گروه های مذهبی فلسطینی و سوء استفاده های سیاسی دولت های منطقه پایان دهد.

در هر صورت اولین ارتکاب قتل به دست انسان بر روی کره خاکی در قالب «ترور»، زمانی اتفاق افتاد که هابیل و قابیل، قربانی خود را به «پروردگار هدیه» نمودند! پس از آن در پی انتقام از هابیل، او تعقیب می شد و در نهایت در مکان مناسب و خلوتی غافلگیرانه او را به قتل رساندند. بعد از این واقعه به «حضرت آدم» وحی شد که قابیل دشمن خداست. (قطب الدین سعید بن عبدالله راوندی، قصص الانبیاء، تحقیق غلامرضا عرفانیان، چاپ اول، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۶، ص ۶۴ و ۶۵)

محمد، دین جدید خود اسلام را از همان آغاز، با تعداد اندکی جنگجو با جنگ و ترور، سرکوب و کشتار، غارت و تجاوز در شبه جزیره عربستان آغاز کرد. گروه محمد به کاروان ها و مردمی که با آن ها مخالف بودند و در مقابل دین جدید محمد را نمی پذیرفتند با بی رحمی فوق العاده قتل عام می کردند و زنان و کودکان و احشام و اموال باقی مانده را با خود می بردند و به عنوان غنایم جنگی و حتی زنان را نیز بین خود تقسیم می کردند. از این رو، حرکت مذهبی محمد و یارانش با مخالفت های زیادی از مردم آن دیار روبرو بود و مذهب ترور و سرکوب و زور را نمی خواستند. به همین دلیل با آن مخالفت می کردند. غیر از جنگ و کشتار و غارت اموال مخالفان توسط محمد و هوادارانش، ترور نیز به عنوان حذف فزینی و بی سر و صدای مخالفان به کار گرفته می شد.

گسترش و تسلط اسلام بر شبه جزیره عربستان با حمله به کاروان های بازرگانان مکه و کشتن آنان و تقسیم اموال آن بین غارتگران و دادن یک پنجم (خمس) آن به خود محمد، صورت گرفت. ترور در اسلام از آغاز پیدایش آن ابزاری برای تحکیم قدرت و حکومت بوده است. حتا مسلمین نسبت به خود هم اقدام به ترور و قتل عام کرده اند. وقتی علی بن ابوطالب از پسر ملجم علت ضربت زدن بر فرقش را پرسید؛ او جواب داد: سربازان تو در جنگ نهران یاران ما را سر نماز و از پشت سر به شهادت رساندند!

فتوای ترور سلمان رشدی از سوی خمینی و دستور ترور نویسندگان و شاعران و فعالان سیاسی از سوی خامنه ای و مصباح، تقلید وفادارانه از اولین ترورهای ثبت شده در تاریخ اسلام است که به دستور خود محمد پیامبر اسلام در مدینه انجام گرفت. آن زمان هم شاعران و سخنوران اهل مدینه ترور شدند؛ کسانی چون کعب پسر اشرف، عصماء دختر مروان و سلام پسر ابی حقیق.

تاریخ طبری، یکی از معتبرترین کتاب های تاریخ اسلام است؛ زیرا با کم ترین فاصله از پیدایش و گسترش اسلام نگاشته شده است.

ماجرای کشتن کعب پسر اشرف به دستور خود محمد: کعب پسر اشرف مردی سخنور و شاعر بود... روزی که خبر پیروزی مسلمانان (در جنگ بدر) به مدینه رسید و اسامی کشتگان قریش را شنید... گفت این ها ممکن نیست. زیرا سران قریش از خویشان وی بودند.

او، به مکه رفت و ساکنان آن را دلداری داد؛ و مرثیه ای در باره مردگان و هجویه ای علیه پیامبر و همراهان وی سرود. پس پیامبر باخبر شد که وی درباره ایشان هجویه ساخته است.

روزی که پیامبر در میان همراهان خویش بود و در باره کعب اشرف گفت و گو می کردند؛ پیامبر از وی نالید و گفت: «کیست که مرا از دست این مرد آسوده کند»؟

محمد پسر اسلمه گفت: ای رسول خدا من می روم و او را می کشم... پیامبر بسیار از او تشکر کرد! پس از سه روز پیامبر مشاهده کرد او هنوز نرفته است؛ علتش را پرسید... پسر اسلمه گفت: ای پیامبر خدا!... می ترسم نتوانم انجام دهم، زیرا کعب آدم خیلی مهمی ست و در قلعه محکمی زندگی می کند... پیامبر گفت: «تو تلاشت را بکن، اگر موفق شدی آمرزیده خواهی شد، و اگر نتوانستی معذور خواهی بود»!

پس محمد پسر اسلمه کسی به نام سلکان را که برادر شیری کعب اشرف بود، با خود همراه می کند. «...قبل از راهی شدن هنگام نماز مغرب به سوی رسول خدا! رفته و می گویند: ممکن است مجبور شویم از تو و نبوت تو بد بگوئیم... رسول این اجازه را داد و آن ها را تا قبرستان بقیع القرق همراهی نمود و گفت: بروید به نام خدا و سریع برگردید.»

ادامه داستان پر از پستی و رذالت است که چگونه محمد اسلمه، سلکان را که برادر شیری کعب بود، وادار به همکاری و خیانت می کند. و کعب را با استفاده از اعتمادی که به برادر خود داشت از خانه بیرون می کشند و هر چه همسر او می گوید نرو؛ اما کعب می گوید: سلکان برادر من است و به او اعتماد دارم.

سپس او را به میان نخلستان می کشند و محمد اسلمه با خنجر زیر ناف او را پاره می کند و او را می کشند. «در بازگشت هنگام سپیده دم وارد مدینه شدند و پیامبر را در حال عبادت یافتند! گزارش کار را به ایشان گفتند و پیامبر بسیار قدردانی کرد و شکر الله را به جا آورد.»

در بررسی تاریخ صدر اسلام، این نکته بسیار مهم و اساسی است که چرا سردمداران صدر اسلام از پیامبر گرفته تا خلفای ثلاثه و علی نیز قربانی ترور شدند؟!

آیت الله خمینی، بنیان گذار حکومت جهل و جنایت اسلامی، با اتکاء به عمکردهای تروریستی و جانپناه محمد و علی، به کارد به داستان حکومتش و هوادارانش برای سرکوب بی رحمانه مخالفان چنین تأکید می کند:

«استباهی که ما کردیم این بود که به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد و دولت انقلابی و ارتش انقلابی و پاسداران انقلابی، هیچ یک از این ها عمل انقلابی نکردند و انقلابی نبودند. اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آن ها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آن ها را به سزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد.»

من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز، عذر می‌خواهم، خطای خودمان را عذر می‌خواهم. ما مردم انقلابی نبودیم، دولت ما انقلابی نیست، ارتش ما انقلابی نیست، ژاندارمری ما انقلابی نیست، شهربانی ما انقلابی نیست، پاسداران ما هم انقلابی نیستند؛ من هم انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم، اجازه نمی‌دادیم این‌ها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می‌کردیم. تمام جبهه‌ها را ممنوع اعلام می‌کردیم. یک حزب، و آن «حزب الله»، حزب مستضعفین. و من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردم، و من اعلام می‌کنم به این قشرهای فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جای خودشان ننشینند، ما به طور انقلابی با آن‌ها عمل می‌کنیم. مولای ما، امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - آن مرد نمونه عالم، آن انسان به تمام معنا انسان، آن که در عبادت آن طور بود و در زهد و تقوا آن طور و در رحم و مروت آن طور و با مستضعفین آن طور بود، با مستکبرین و با کسانی که توطئه می‌کنند شمشیر را می‌کشید و می‌کشت. هفتصد نفر را در یک روز - چنان چه نقل می‌کنند - از یهود بنی قریظه - که نظیر اسرائیل بود و این‌ها از نسل آن‌ها شاید باشند - از دم شمشیر گذراند! خدای تبارک و تعالی در موضع عفو و رحمت رحیم است. و در موضع انتقام، انتقام جو. امام مسلمین هم این طور بود، در موقع رحمت، رحمت؛ و در موقع انتقام، انتقام. ما نمی‌ترسیم از این که در روزنامه‌های سابق، در روزنامه‌های خارج از ایران، برای ما چیزی بنویسند. ما نمی‌خواهیم و جاهت در ایران، در خارج کشور پیدا نکنیم. ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم، و خواهیم کرد. اشداء علی الکفار رحما بینهم.

این توطئه‌گرها در صف کفار واقع هستند. این توطئه‌گرها در کردستان و غیر آن در صف کفار هستند، با آن‌ها باید با شدت رفتار کرد. دولت با شدت رفتار کند، ژاندارمری با شدت رفتار کند؛ ارتش با شدت رفتار کند. اگر با شدت رفتار نکنند، ما با آن‌ها با شدت رفتار می‌کنیم. ما با خود همین‌ها، با خود همین‌ها که مسامحه نکنند، اگر مسامحه نکنند، با شدت رفتار می‌کنیم. مسامحه حدودی دارد، جلب و جاهت حدودی دارد. مصالح مسلمین را نمی‌گذارند به این امور از بین برود. دادستان انقلاب موظف است مجلاتی که بر ضد مسیر ملت است و توطئه‌گر است تمام را توقیف کند، و نویسندگان آن‌ها را دعوت کند به دادگاه و محاکمه کند. موظف است کسانی که توطئه می‌کنند و اسم «حزب» روی خودشان می‌گذارند، رؤسای آن‌ها را بخواهد و آن‌ها را محاکمه کند. ما باز تا چندی مهلت می‌دهیم به این قشرهای فاسد؛ و این اعلام آخر است و اگر چنانچه در کار خودشان تعدیل نکنند و به ملت برنگردند و دست از توطئه‌ها برندارند، خدا می‌داند انقلابی عمل می‌کنم. می‌آیم تهران و رؤسائی که مسامحه می‌کنند با آن‌ها انقلابی عمل می‌کنم. قشرهایی از ارتش که اطاعت از بالاترها نمی‌کنند و امر آن‌ها را اطاعت نمی‌کنند باید بدانند که من با آن‌ها اگر آمدم، انقلابی عمل می‌کنم. عذرها را کنار بگذارید! بروید فاسدها را سرکوب کنید، بروید توطئه‌گرها را سرکوب کنید؛ مسامحه نکنید! دولت مسامحه نکند، ارتش مسامحه نکند، ژاندارمری مسامحه نکند؛ پاسداران مسامحه نکنند.

من باز از همه قشرهای ملت، از همه روشنفکران، از همه احزاب، از همه دستجات و گروه‌ها - گروه‌ها که مع الاسف تاکنون شاید دویست گروه پیدا شده باشد! - تقاضا می‌کنم که مسیرتان، مسیر ملت و مسیر اسلام باشد، به ملت بپیوندید؛ صلاح شما در این است که به ملت بپیوندید. اگر خدای نخواست این نهضت عقب بزند، شماها هم فدای غلط کاری‌های خودتان خواهید شد. لکن نهضت ما عقب نخواهد زد و نهضت ما به پیش می‌رود، و باید سایر ملت‌ها از نهضت ما عبرت بگیرند؛ و حکومت‌ها از حکومت سابق ما و از وضعی که برای او پیش آمد، عبرت بگیرند. من از خدای تبارک و تعالی سلامت و توفیق مسلمین را خواستارم. و از خدای تبارک و تعالی خواهانم که مستضعفین را بر مستکبرین غلبه بدهد و زمین را به آن‌ها به ارث عنایت فرماید.

لینک یوتیوب: <http://www.youtube.com/watch?v=ZNTUusyIWTpo>

یکی از بزرگ ترین جنایات تاریخی حکومت اسلامی، قتل عام زندانیان سیاسی به فرمان خمینی، در سال ۱۳۶۷ بوده است. دوره ای که همه جناح های حکومتی دست در دست همدیگر در رأس قدرت بودند و در بالای سر آن ها نیز خمینی فرمان می راند و حرف اول و آخر را می زد.

به این ترتیب، محمد و جانشینانش آن قدر خون مردم بی گناه را ریختند، اموال عموم مردم را غارت کردند و ترور کردند که سرانجام خود نیز قربانی ترور شدند.

محمد زمانی که در صدد تدارک، تأمین و بدرقه سپاهی به فرماندهی «اسامه» بودند تا به سوی موته پیش رفته و شکست پیشین در این منطقه را جبران کنند، مسموم شد و جان خود را از دست داد و بدین سبب سپاه اسامه از حرکت باز ایستاد.

سوال مهم این است پیامبری که ادعا می شد مستقیماً با خدا در ارتباط است و به آسمان ها رفته و با خدا دیدار کرده و آورنده قرآن از سوی خداوندگار است چرا متوجه سمی که به او داده شد، نشد؟!!

در تاریخ اسلام آمده است که یهود، طرح کشته شدن محمد را ریخته بود. گفته شده است که یهود علاوه بر ترور محمد، مسأله خلافت و جانشینی او را نیز از مسیر اصلی آن خارج کرد. به همین دلیل برنامه ترور را طوری طراحی کردند که هم محمد را از سر راه بردارند، هم سپاه اسامه را متوقف کنند و هم جانشینی او را از دست جانشینانش خارج سازند. نقل شده است از آن جایی که از قبل در سازمان مسلمانان نفوذ کرده بودند، این کار را به راحتی به انجام رساندند؛ هم سپاه را از حرکت واداشتند، هم محمد را از سر راه برداشتند، و هم خلافت را از مسیر اصلی خارج کردند.

در بررسی تاریخ صدر اسلام، چهار خلیفه پس از پیامبر، یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی با ترور از دنیا رفتند؟ خلیفه اول نیز با فاصله کوتاهی از دوران حکومتش، مسموم و ترور شد. این امر بدان سبب بود که خلیفه پس از به قدرت رسیدن، مرتکب اقدامات فراوانی شد که جایگاه و حکومتش در داخل و خارج دچار شکنندگی شدیدی گردید. برای از بین بردن این شکنندگی و هم چنین مرعوب کردن مردم معترض به سرعت تعویض مهره می کردند؛ چرا که با تعویض مهره ها، شاید افکار عمومی مردم از واقعیت ها منحرف شود و این تعویض مهره های حکومتی را بپذیرفتند.

خلیفه سوم نیز در شورش ساختگی، در اندرون خانه و امارت خویش به قتل رسید و بالاخره نیز معلوم نگشت چه کسی یا کسانی او را به قتل رساندند. این امر بدان سبب بود که حکومت عثمان به ضعف گرائیده بود و هر آن امکان داشت خلافت را به کسانی دیگر، که مورد تأیید گردانندگان جریان نبودند، بسپارد، لذا با ترفندی ماهرانه خلیفه سوم را از سر راه خود برداشته و معاویه به بهانه خونخواهی دست به اقداماتی زد.

بعد از آن که مخالفین علی متوجه ناتوانی معاویه در برانداری خلافت و حکومت علی شدند، فردی را جهت این امر انتخاب نمودند و چهارمین مانع را از سر راه خود برداشتند. البته در این جریان قاتل نتوانست خود را از معرکه به در برد، دستگیر شد و به قتل رسید.

گردانندگان این چهار ترور، در هر چهار مورد، بدون این که رد پا و اثری از خود بر جای بگذارند، موفق به ترور شدند.

در جریان ترور خلیفه ثانی، انگشت اتهام در جامعه، به سوی علی امام اول شیعیان گرفته شد و او را متهم به طرح ترور خلیفه ثانی کردند. ماجرای ترور خلیفه ثانی، از پیچیده ترین و مخفی ترین مسائل تاریخی است و گردانندگان

جریان نگذاشتند تا اطلاعات درستی در این باره به دست دیگران بیفتد. ترورکننده، شخصیتی ناشناخته است. مهم تر از همه، ترور مسوول یک حکومت مقتدر و قدرتمند، نمی تواند انگیزه ای پیش پا افتاده و ساده داشته باشد. از این رو، همواره انگشت اتهام ترور خلیفه از روی علی برداشته نشد.

پس از ترور خلیفه دوم، تعدادی به در خانه علی رفتند تا خلافت را بر عهده بگیرد. اما خلیفه دوم همان لحظه فوت نکرد و چند روزی زنده ماند و در این مدت، شورائی تشکیل داد تا خلیفه از طریق این شورای انتخاب گردد. در این شورا، نه علی، بلکه عثمان توانست رأی بیش تری کسب کند. بنابراین، ترور خلیفه دوم، با یک سلسله رشته هائی نشان می داد که دست علی در کار است به طوری که عمروعاص که مشاور معاویه بود در جلسه ای در حضور معاویه خطاب به امام حسن، علی را قاتل خلیفه دوم معرفی کرد. به خصوص ابولؤلؤ، قاتل خلیفه جزو شیعیان طرفدار علی بود.

از همه این ها گذشته، زمینه های بدگمانی درباره قتل عمر، برای ما فراوان است. در تاریخ تلاشی صورت گرفته که علی (ع) را نیز در این ماجرا دخیل بدانند. پس از کشته شدن عمر، عبیدالله بن عمر شمشیر کشیده، دختر ابولؤلؤ و یک ایرانی دیگر به نام هرمان را به این بهانه که عبدالرحمن بن ابوبکر، شب قبل از ترور، آن دورا در حال نجوا با ابولؤلؤ دیده بود، (۳. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۳) به قتل رساند و سپس فریاد زد: به خدا قسم، هر کس را که در قتل پدرم شرکت داشته باشد خواهم کشت. بی شک این عمل و سخن عبیدالله بن عمر در راستای متهم کردن علی (ع) بوده است؛ چرا که هرمان غلام آزاد شده امیرمؤمنان (ع) بود و در مدینه در زمره اطرافیان ایشان به شمار می آمد. اگر ترور عمر، هر چند با یک رشته ضعیف به علی (ع) منسوب می شد، نقشه کشتن آن حضرت هم در دستور بود.

سال ها پس از شهادت علی (ع) حرکتی شبیه این، از سوی عمروبن عاص که مشاور معاویه است، سر می زند. او در جلسه ای در حضور معاویه، خطاب به امام حسن (ع)، علی (ع) را قاتل عمر معرفی می کند. (۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۷۲)

از آن جا که اسلام در سرزمینی ظهور کرد که به بت پرستی و اشرافی گری عادت کرده بود، از همان اول، پیامبر و پیروان اندکش در تنگنا و سختی های بسیار قرار گرفتند ترور و وحشت، جنگ و غارت، تجاوز و گردن زدن و غیره را در پیش گرفتند تا باورهای مذهبی خود را به زور شمشیر به دیگران تحمیل کنند. از این رو، سرکوب و کشتار، جنگ و ترور، غارت و تجاوز، شکنجه و اعدام، ریشه هایش به صدر اسلام و تفکر بنیان گذار آن محمد و پیروانش می رسد.

محمد، در جریان فتح مکه پیش از آن که لشکریانش وارد مکه شوند، تمام فرماندهان را احضار نمود و خطاب به آنان گفت: «... باید ده نفر ذیل را هر کجا یافتید ولو آن که به پرده های خانه خدا آویخته باشند، آنان را دستگیر و بلافاصله اعدام کنید. آن ده نفر عبارتند از: عکرمه ابن ابی جهل، هبار بن الاسود، عبدالله بن سعد ابی سرح، مقیس صبابه لیثی، حویرث بننقیذ، عبدالله بن خطل، صفوان بن امیه، وحشی بن حرب (قاتل حمزه)، عبدالله بن الزبیری و حارث بن طلطله و چهار زن (از جمله آنان هند همسر ابوسفیان بود) دو نفر از آنان آوازخوان بوده و در مذمت رسول خدا (ص) سخنان زشت می گفتند. تمام این افراد به نحوی مجرم یا توطئه گر بودند و رسول خدا (ص) به حکم حکومتی دستور قتل آنان را صادر فرمودند. برای آگاهی بیش تر در این باره: به ر. ک ۱- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، بیروت، دارالقلم، صص ۵۱ - ۵۴، ۲- الطیرسی ابن علی الفضل بن الحسن، مجمعالبیان فی تفسیرالقرآن، ج ۹ و ۱۰، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶هـ، ص ۸۴۸ (ذیل تفسیر سورة النصره)، ۳- القمی، عباس،

سفینه البحار، ج ۷، پیشین، ص ۱۷، ۴- واقدی، محمد بن عمر، مغازی، تاریخ جنگ‌های پیامبر(ص)، ج ۲، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶، ص ۶۳۱، ۵- سبحانی، جعفر، فراهانی از تاریخ پیامبر اسلام (ص)، تهران، نشر مشعر، چاپ هفتم، ۱۳۷۶، ص ۴۴۳، مراجعه شود.

به این ترتیب، بی جهت نبود که امام خمینی، بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت و ترور، به صراحت فتوای ترور سلمان رشدی، نویسندهٔ رمان «آیات شیطانی» را صادر کرد. رشدی شهروند انگلیسی، نه مخالف سیاسی خمینی بود و نه رقیب سیاسی او، بلکه تنها گناه رشدی نوشتن یک کتاب داستان بود.

خمینی، دربارهٔ ترور رشدی، به صراحت اعلام کرد: «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، هم چنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است «انشاءالله». ضمناً اگر کسی دست رسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد، (ر.ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۶).

همان‌طور که رهبر حکومت اسلامی در بحث خشونت قانونی و غیرقانونی، صریحاً متذکر شد اصل حکم ترور برخی از توطئه‌گران که دور از دسترس محکمه و دادگاه اسلامی قرار می‌گیرند در اسلام وجود دارد و لیکن هر زمانی حاکم اسلامی بخواهد به چنین کاری اقدام کند...

کشتن انسان‌های بی‌گناه و حتی تجاوز به کودکان دختر به سبک محمد و داشتن زن‌های بی‌شمار و غیره نیز جزو آموزه‌ها و سیاست‌های محمد و علی در دوران حاکمیت‌شان در شبه‌جزیره عربستان بوده است که از آن تاریخ تاکنون، همواره توسط خلفاء، درباریان و روحانیون و گروه‌های اسلامی بازتولید شده‌اند.

در واقع اقدامات تروریستی فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی و نیز هیأت مؤتلفهٔ اسلامی در ترور افرادی مثل هژیر، کسروی، رزم‌آرا، منصور و... با فتوای روحانیون صورت گرفته و به‌طور همه‌جانبه تری در حکومت اسلامی به کار بسته شده است که نتیجهٔ چنین سیاستی، کشتارها ده‌ها هزار انسان در زندان‌ها، به ویژه قتل عام چندین هزار زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، تجاوز به برخی از زندانیان توسط شکنجه‌گران و هم‌چنین ترور مخالفان در داخل و خارج کشور است.

در سال‌های ۱۹۵۳، اخوان المسلمین در مصر، مرکز توجه گروه‌های اسلامی بود. این گروه، صحنه‌گردان حرکت‌های خرد و کلان اسلامی منطقه بود. از راه دور رهنمود می‌داد که چه باید کرد و چه نباید کرد. اخوان المسلمین، در سال‌های بعد، سرچشمه بنیاد حماس، القاعده، سلفیون، حزب الله لبنان حسن نصراله و غیره بود.

فدائیان اسلام و رهبر بلامنازع آن، یعنی نواب صفوی، شدیداً تحت تأثیر افکار اسلامی تروریستی و تحت تأثیر اخوان المسلمین بود. تا قبل از سال ۱۹۵۳، دیدارهایی در لبنان و مصر صورت گرفته بود و رهنمودهای اخوان المسلمین به نواب صفوی هم منتقل شده بود.

در سفری که نواب صفوی در سال ۱۹۵۳ به قاهره کرد، مورد استقبال گرم اخوان المسلمین قرار گرفت به طوری که تصویر او را با همان عمامه‌اش در صفحه نخست روزنامه چاپ کردند.

در دی ماه ۱۳۲۴ حکیم الملک (حکیمی) نخست‌وزیری‌اش به سه ماه هم نرسیده بود که قوام جایگزین او شد. شرایط آن دوره جامعهٔ ایران، بسیار بحرانی بود و حکومت مرکزی جنایت‌پشت جنایت می‌آفرید.

پیشه وری در تبریز، با اعلام فرقه دمکرات آذربایجان، جمهوری آذربایجان را آغاز کرده بود. قاضی محمد رهبر جنبش کردستان، حزب دمکرات کردستان را بنیاد گذاشته بود. حزب توده، در تلاش بود که در کابینه آتی وزرائی را وارد دولت کند. مصدق به عنوان نماینده مجلس در تلاش بود که مسأله نفت را چگونه در آینده به جلو ببرد و غیره بود. در چنین شرایط بحرانی، قوام السلطنه، بر تخت صدراعظمی نشست و به رتق و فتق امور کشور مشغول بود.

در این دوره بود که نام فدائیان اسلام بر سر زبان ها افتاد. واقعه از روی پله های دادگستری آغاز شد. احمد کسروی، تشکیلات «باهاماد آزادگان» را راه انداخته بود و به علت «ترویج بی دینی» در روی پله های دادگستری توسط فدائیان اسلام ترور شود.

اما قوام، از تعقیب نواب صفوی و فدائیان اسلام سرباز زد و این مسأله سبب شد که تروریسم ۱۰ ساله فدائیان اسلام در کشور تداوم پیدا کند.

بیش از حدود دو سال از ترور احمد کسروی نگذشته بود که هژیر وزیر دربار نخست وزیر اسبق، با فتوای آیت الله کاشانی و به دستور نواب صفوی و توسط امامی ترور شد. با این وجود، آیت الله کاشانی به مجلس چهاردهم راه یافت و بعدها رئیس مجلس شد. از این تاریخ به بعد، فدائیان اسلام به عنوان پیروان آیت الله کاشانی زیر حمایت او قرار گرفتند. و از آن جایی که در اسلام ترورها باید با فتوای مجتهد جامع الشرايط انجام گیرد، به احتمال زیاد ترورهای انجام شده تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱، با فتوای کاشانی یا یکی دیگر از فقها در داخل و یا خارج ایران انجام شده است.

عبدالحسین قمی، یکی دیگر از فعالان فدائیان اسلام بود که در سال ۱۳۲۸، دکتر زنگنه وزیر آموزش و پرورش را ترور کرد؛ در اسفند ۱۳۲۹، رزم آرا نخست وزیر توسط خلیل طهماسبی و با فتوای کاشانی ترور شد. طهماسبی، شیفته آیت الله کاشانی بود. ابوالقاسم رفائی، در اردیبهشت ۱۳۳۰، قصد ترور دکتر مصدق را داشت.

عبدالحسین واحدی، یکی از تنوریستین های فدائیان اسلام، اکثر مطالب تنوریک را در مجله زلزله قلم می زد و اندیشه های خرافی و تروریستی اسلامی در جامعه را ترویج می داد.

دستگاه امنیتی حکومت شاه، در فاصله سال های ۳۰ تا ۳۱ با فدائیان اسلام به علت ضدیتی که با مصدق داشتند، ماماشات می کرد و در سال ۱۳۳۴ که علت وجودی آنان برای حکومت شاه از بین رفت، سرکوب شدند.

علوی مقدم، رئیس شهربانی، با اجازه شاه با نواب صفوی ملاقات کرد. در سال ۱۳۳۴، ترور علا نخست وزیر توسط مظفر ذوالقدر، پرونده فدائیان اسلام را بست. علوی مقدم، با یاری بختیار و به دستور شاه و با دادستانی آزموده، در شامگاه ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴، نواب صفوی و خلیل طهماسبی را تیرباران کردند و به این ترتیب، فعالیت ۱۰ ساله تروریستی فدائیان اسلامی به پایان رسید. حوزه علمیه قم، هیچ گونه تلاشی برای رهائی آنان نکرد. کاشانی هم مدتی به زندان و سپس به تبعید فرستاده شد.

بقیای فدائیان اسلام در سال ۱۳۴۵، با نام «حزب ملل اسلامی» به صحنه سیاسی کشور وارد شد و در سال ۱۳۵۷، نام «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را بر خود نهادند.

برای آشنائی بیش تر از مشی و مرام نواب صفوی، کتاب سیدهادی خسروشاهی کتاب مرجعی است. او، در این خصوص می گوید:

«بند از سال ۱۳۳۰ در تبریز، با مطالعه روزنامه های وابسته به فدائیان اسلام مانند اصناف، نبرد ملت و غیره، با نام فدائیان اسلام آشنا شدم... در همان ایام، نامه ای به شهید نواب صفوی نوشتم و کتاب (رهنمای حقایق) را

درخواست کردم که در واقع مانیفست سازمان بود. چیزی نگذشت که کتاب، همراه نامه ای از مرحوم سیدهاشم حسینی که مرد شماره ۳ فدائیان اسلام به شمار می رفت، دریافت کردم... این البته در مرحله نخستین بود، بعدها که به قم آمدم، آشنائی و روابط در قم و تهران بیشتر شد. و من البته عضو جمعیت نبودم، بلکه مانند بقیه طلاب دوستدار یا هوادار بودم.»

خسروشاهی، در گفت و گو با تاریخ ایرانی، به بررسی ایده ها و آرمان های فدائیان اسلام درباره تشکیل حکومت اسلامی پرداخته و تأکید می کند که: «بی تردید این انقلاب، شکل کامل و ایده آل نوع حکومت مورد نظر شهید نواب است و او در حقیقت شصت سال قبل و پیش از همه جریان های سیاسی - مذهبی، خواستار ایجاد و برقراری چنین نوعی از حکومت بود.»

ترور های فدائیان اسلام، تنها شامل مهره های سیاسی حاکمیت نبود، بلکه نیروهای سکولار و منتقدین مذهب نیز از این تهدیدها و ترورها در امان نماندند. ترور احمد کسروی آشکارترین این ترورهاست.

امام خمینی که جنون آدم کشی پایان ناپذیری داشت و تا آخر عمرش فرمان ها و فتوای ترور و کشتار حکومتی را صادر کرد؛ بر ادامه جنگ هشت ساله ایران و عراق، با هدف صدور پان اسلامیسیم و برپائی امپراتوری اسلامی نیز شدیداً پافشاری نمود و میلیون ها انسان را به کشتن داد و خانه خراب کرد؛ در کتاب «کشف اسرار» خود، کسانی که منتقد دین و مذهب هستند، این چنین تهدید می کند: «... هم کیشان دیندار ما، برادران پاک ما، دوستان پارسی زبان ما، جوانان غیرتمند ما، هموطنان آبرومند ما، این اوراق ننگین، این شالوده های نفاق، این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاها به مقدسات مذهبی را بخوانید و در صدد چاره جوئی برآئید. با یک جوشش ملی، با یک جنبش دینی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصبیت وطنی، با یک اراده قوی، با یک مشت آهنین، باید تخم این ناپاکان بی آبرو را از زمین براندازید. این ها ودیعه های خدائی را دست خوش هوی و هوس خود می کنند. این ها کتاب های دینی شما را که با خون های پاک شهدای فضیلت به دست شما رسیده آتش می زنند، این ها عید آتش زدن کتاب دارند. ... آبرومندان از جای برخیزید تا «بر شما چیره نشوند» (کشف اسرار، ص ۷۴، چاپ قم، انتشارات آزادی، ۱۳۵۸)

این لحن خشونت بار و تهدید و ترور امام خمینی، متوجه کسانی چون کسروی و حکمی زاده و غیره بود که در آن دوران، به اصول اساسی اسلام و تشیع انتقاد داشتند.

خمینی، پس از پیروزی انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ مردم ایران، به محض این که بر مسند قدرت نشست این فکار تروریستی خود را هر چه بیشتر هم در جامعه تبلیغ و ترویج کرد و هم با سرکوب وحشیانه دستاوردهای انقلاب مردم ۱۳۷ مردم ایران، راه انداختن رعب و وحشت علیه زنان، روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان، نهادهای دمکراتیک، احزاب و سازمان های سیاسی چپ و مخالف، راه انداختن چوبه های دار بر سر هر کوی و برزن، پایه های حکومت رعب و وحشت و ترور و خرافات و سانسور اسلامی را بنیان گذاشت که سی و سه سال است آموزه ها و افکار و سیاست های تروریستی و ارتجاعی او در جامعه ایران، هم چنان وحشت می آفریند و خون می ریزد. خمینی، پس از انقلاب ۵۷، ضمن انتقاد از روش کسانی چون کسروی، می گوید: «... دور کردن مردم از ادعیه و کتب دعا که یک وقتی آتش می زدند، در روز آتش سوزی کتاب های عرفانی و دعا... این ها تأثیر دعا را در نفوس نمی دانند... دعا را نباید از بین جمعیت بیرون برد... این یک مطلب غیرصحیحی است که به اسم این که «قرآن باید بیاید میدان»، آن چیزی که «راه» هست برای قرآن، از دست داد... این ها وسوسه هائی از شئون شیطان است... دعا و حدیث را اگر استثنا کنیم، قرآن هم رفته است... آن قدر معارف در ادعیه ائمه - علیهم السلام - هست و مردم

را دارند از آن جدا می کنند - که احصا نمی توان کرد - لسان قرآن است ادعیه... اگر بگوئیم ما کاری با ادعیه نداریم و در آتش سوزی، کتاب دعا را بسوزانیم، کتاب عرفا را بسوزانیم، از باب این ست که نمی دانند... وقتی انسان از حد خودش پایش را بالاتر گذاشت، در اشتباه می افتد. کسروی یک آدمی بود تاریخ نویس، اطلاعات تاریخی اش هم خوب بود. قلمش هم خوب بود اما غرور پیدا کرد رسید به آن جایی که گفت من هم پیغمبرم... ادعیه را هم کنار گذاشت پیغمبری را پائین آورده در حد خودش. نمی توانست برسد به بالا آن را آورده بود پائین! ادعیه و قرآن و این ها همه باهمند این عرفا و شعرای عارف مسلک و فلاسفه، همه یک مطلب می گویند. تعبیرات مختلف است. زبان ها مختلف است زبان شعر یک زبانی است. حافظ زبان خاصی دارد و همان مسائل را می گویند که آن ها می گویند اما با یک زبان دیگری. نباید از این برکات، مردم را دور کرد.» (تفسیر سوره حمد، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صفحات: ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۸۹ و ۱۹۰).

بدین ترتیب، نواب در ایده تشکیل حکومت اسلامی و هم چنین تاثیر زیادی در شکل دهی به افکار و سیاست های ارتجاعی خمینی، خامنه ای، رفسنجانی، مصباح یزدی و... داشت.

نواب صفوی، در اندیشه تأسیس یک حکومت اسلامی در ایران، کتاب خود را در این رابطه و قبل از همه جریان ها، تحت عنوان: «اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق»، در سال ۱۳۲۹ ش - حدود ۶۰ سال پیش - منتشر ساخت. البته این کتاب جنبه «نظریه پردازی» و به اصطلاح تنوریک ندارد، بلکه نشان دهنده افکار سیاسی نویسنده و علاقه آن بر احیاء اندیشه اسلامی در تشکیل یک حکومت اسلامی است. از این رو، نواب صفوی، نیم قرن پیش درباره چگونگی حکومت اسلامی آثاری دارد. برای مثال، نواب صفوی کتاب خود را با این جملات به پایان می برد: «... برای آخرین بار به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی، شاه و دولت و سایر کارگردانان ابلاغ می شود که چنان چه مقررات اسلامی را مو به مو اجراء ننمائید، به یاری خدای توانا نابودشان می کنیم و حکومت صالح اسلامی و قانونی تشکیل داده و احکام اسلام را سراسر اجراء می نمائیم و به بدبختی های دیرین ملت مسلمان ایران به یاری خدای جهان، خاتمه می دهیم...» (جامعه حکومت اسلامی ص ۸۸) جملات بالا نشان دهنده دیدگاه نواب صفوی درباره یک حکومت اسلامی است.

اکثر اعضاء و هیأت های گروه فدائیان اسلام، مقلد آیت الله سید صدرالدین صدر بودند. پیش از آمدن آیت الله بروجردی به قم، «آیات ثلاثه» - آیت الله خوانساری، آیت الله صدر، آیت الله حجت - اداره حوزه علمیه را به عهده داشتند و از مراجع تقلید به شمار می رفتند و هر کدام نیز مقلدان خاص خود را داشتند... آیت الله صدر از فدائیان اسلام پشتیبانی می کرد.

وقتی نواب صفوی، برای «هدایت - ترور؟» یا به درستی بگوئیم برای ترور احمد کسروی، به ایران می آید، هزینه سفر او را آیت الله سید محمود شاهرودی (دو دینار)، علامه امینی (پنج دینار)، شهید آیت الله سید اسدالله مدنی (پنج یا شش دینار) پرداخت نمودند تا از «ثواب» ترور کسروی بی نصیب نمانند، او راهی ایران شد. او، در تهران برای گفت و گو به سراغ احمد کسروی در دفتر روزنامه «پرچم» رفت و پس از چند دیدار، چون انکار او را دید، تصمیم دیگری گرفت... و برای خرید اسلحه، نخست به سراغ آیت الله سیداحمد طالقانی رفت و به گفته شمس آل احمد، پدر او پاسخ داده بود که پولی در بساط ندارد... سپس به سراغ آیت الله حاج شیخ محمدحسن طالقانی، امام جماعت مسجد شاه آباد رفت و او پول اسلحه را پرداخت نمود...

پس از پیروزی انقلاب ۵۷ مردم ایران، از جمله حدود ۸۲ گروه سیاسی - اسلامی، اعلام موجودیت می کنند عده ای هم به علت سابقه آشنائی با فدائیان اسلام و یا بدون هیچ سابقه ای در این زمینه، دست به سازمان دهی و تشکیل

گروه هائی به نام «فدائیان اسلام» با پیشوندها یا پسوندهای گوناگون مانند: بنیان گذاران!، وفاداران!، یاران. جمعیت فدائیان و غیره پرداختند که اداره بعضی از آن ها به عهده کسانی بود که در دوره پیش از کودتای ۲۸ مرداد، نه تنها از جمعیت فدائیان اسلام جدا شده و انشعاب کرده بودند، بلکه اعلامیه ها و مقالاتی علیه نواب صفوی، منتشر کرده بودند. حتی یکی از آن ها که ضمن ارتباط با اردشیر زاهدی، گروهی به نام «حزب خلق» درست کرده بود، در روزنامه ارگان خود خواستار «اعدام نواب صفوی» شده بود.

در این میان شخصی به نام «رفیعی» برای انتخاب شدن در انتخابات مجلس شورای اسلامی، در آگهی ویژه ای که در کیهان مؤرخ ۲۳ حمل ۱۳۶۲ به عنوان «بنیان گذاران» فدائیان اسلام، منتشر ساخت، خود را چنین معرفی نمود: «... ۳۹ سال جنگ مسلحانه برای اسلام، طراح اصلی اعدام های انقلابی در حکومت شاه خائن:

۱- کسروی قرآن سوز، ۲- هژیر وزیر طاغوت، ۳- رزم آراء نخست وزیر، ۴- قیام سیاسی ۱۵ خرداد، ۵- اعدام انقلابی حسنعلی منصور، اعزام کننده هزاران فدائی اسلام به جبهه ای جنگ نور علیه ظلمت...»

از همه جالب تر شیخ صادق خلخالی بود که ناگهان به عنوان «رهبر جدید فدائیان اسلام» به مصاحبه پرداخت! در حالی که چند نفر باقی مانده اصلی فدائیان اسلام، با او موافقتی نداشتند به ویژه که او به قول عبدخدائی - از وفاداران شهید نواب صفوی - در خاطرات خود (صفحه ۳۱۴) اصلا ارتباطی با فدائیان اسلام نداشت «و من به او گفتم ما نیازمند نواب صفوی هستیم ولی شما نواب صفوی ۲۵ سال قبل هم نیستید!»... البته خلخالی در تریبون مجلس شورای اسلامی، علیه عبدخدائی سخنرانی کرد.

سران حکومت اسلامی، از جمله خمینی، علی خامنه ای و هاشمی رفسنجانی، عشق عجیبی به گروه تروریستی فدائیان اسلام و ترورهای آن دارند.

هاشمی رفسنجانی، در صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹ کتاب خود به نام «دوران مبارزه»، می نویسد: «... در مورد فدائیان اسلام... از هواداران آن ها بودم... شهید نواب صفوی و واحدی با شیوه خاصی عمامه می بستند... نواب برای ما مقدس بود و مایه اصلی روحیه سیاسی من بود...»

احتمالا همین شیفتگی رفسنجانی به اعمال تروریستی فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی، عامل مهمی در صدور «قتل های زنجیره ای» دوران قدرت هاشمی بوده است.

سیدعلی خامنه ای نیز هم چون رفسنجانی شیفته نواب صفوی بود. ایرنا، در این مورد نوشته است: «... نخستین جرقه های سیاسی و مبارزاتی را مجاهد بزرگ شهید نواب صفوی در ذهن من زده است.» «هنگامی که نواب صفوی با عده ای از فدائیان اسلام در سال ۳۱ به مشهد رفته و در مدرسه سلیمان خان، سخنرانی پر هیجانی در موضوع احیای اسلام و حاکمیت احکام الهی ایراد کردند...» علی خامنه ای از طلاب مدرسه سلیمان خان بود، «... به شدت تحت تاثیر سخنان آتشین نواب واقع شدم...» و «همان وقت جرقه های انگیزش انقلاب اسلامی به وسیله نواب صفوی در من به وجود آمده و هیچ شکی ندارم که اولین آتش را مرحوم نواب در دل ما روشن کرد...» بدین گونه کسانی که این چنین شیفته و دل باخته گروه تروریستی اسلامی فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی بودند، طبیعی ست که ده ها هزار انسان بی گناه و بی سلاح را در زندان های خود قتل عام کنند و مخالفان خود در داخل و خارج کشور را نیز ترور کنند. بنابراین، ترور در اسلام و تفکر سران حکومت اسلامی ایران، جایگاه مهمی دارد.

در فقه اسلامی، در باب امر به معروف و نهی از منکر به مسلمان دستور داده شده در مقابل «مفاسد و منکرات» ساکت ننشسته و به مقابله برخیزند که احکام و مراتبی پیش بینی شده است. آیت الله خمینی، در تحریر الوسیله آورده

است: «اگر انسان بداند یا اطمینان داشته باشد که مقصود با دو مرتبه گذشته (تذکر زبانی و طرد و کناره گیری) حاصل نمی شود انتقال به مرحله سوم واجب است و مرتبه سوم عبارت است از اعمال قدرت با رعایت مراحل مختلف شدت و ضعف اگر انکار موجب، منجر شدن به جراحت یا کشته شدن شود جز با اجازه امام (ع) بنا بر اقوی جایز نیست. و در زمان غیبت، فقیه جامع شرایط با وجود شرایطی جانشین امام (ع) خواهد بود. (امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، مؤسسه نشر اسلامی، بی‌تا، ص ۴۴۰، ۴۴۱) بنابراین، خمینی خود سنبل تروریسم دولتی بود و رسماً و آشکار نیز آن را تبلیغ و ترویج می کرد.

امروزه گروه های تروریستی مذهبی، با استناد به این موارد و موارد مشابه مندرج در کتب تاریخی مذهبی، رساله ها و فتوای روحانیون، ترور و دیگر جنایات خود را از نظر «شرعی» توجیه می کنند.

۱- در کتاب «زندگانی محمد پیامبر اسلام»، ترجمه سیرت النبویه (تاریخ ابن هشام)، تألیف ابن هشام، به ترجمه: سید هاشم رسولی، جلد دوم از انتشارات کتاب فروشی اسلامیة، در رابطه با قتل کعب بن اشرف یهودی در صفحات ۷۹ تا ۸۲، آمده است:

کعب بن اشرف یکی از بزرگان یهود بنی النضیر که پدرش مردی از قبیله طی و مادرش از یهود بنی النضیر بود. هنگامی که خبر شکست قریش و کشته شدن بزرگان آن ها به مدینه رسید؛ به حدی متأثر شد که گفت: اگر این خبر راست باشد؛ مرگ برای ما بهتر از زندگی است. در میان قریش رفته برکشتگان بدر گریست و با سرودن اشعاری در مصیبت آنان مردم را بر علیه رسول خدا تحریک کرد.

پس از این که به مدینه بازگشت؛ در صدد آزار مسلمین برآمده؛ اشعاری عاشقانه سرود و در آن ها نام زنان مسلمان را می برد و با آن ها اظهار معاشقه و تغزل می کرد. این جریان بر رسول خدا خیلی گران و ناگوار آمد؛ از این رو، فرمود: آیا کسی هست که مرا از شر کعب بن اشرف آسوده کند؟

محمد بن مسلم؛ یکی از افراد بنی عبدالاشهل؛ گفت: من عهده دار این کار می شوم و او را می کشم. رسول خدا به او رخصت انجام این کار را داد.

محمد بن مسلمه عرض کرد: یا رسول الله ما برای انجام این کار ناچاریم سخنانی برخلاف عقیده خود بر زبان جاری کنیم. فرمود: «باکی نیست هر چه خواهید بگوئید که برای شما جایز است.»

محمد بن مسلمه از نزد رسول خدا برخاست و با چهار نفر دیگر از مسلمانان به نام های: ابونائله (سلکان بن سلامه) که برادر رضاعی کعب بن اشرف بود و حارث بن اوس و عباد بن بشرو ابوعبس بن جبر هم دست شده نقشه قتل او را بین خود طرح کردند. و چون شب شد همگی اسلحه خود را برداشته به نزد رسول خدا (ص) رفتند. آن حضرت ایشان را تا قبرستان بقیع بدرقه کرد. سپس بدان ها فرمود: بروید به نام خدا؛ آن گاه دست به دعا برداشته؛ گفت: بار خدایا اینان را مدد فرما. سپس رسول خدا از آن جا به خانه خویش بازگشت و آن پنج نفر نیز به دنبال مأموریت خود به راه افتادند؛ تا به درب خانه کعب بن اشرف رسیدند. ابونائله پیش رفته و در خانه را بکوفت؛ کعب بن اشرف که اتفاقاً تازه عروسی کرده بود؛ از میان رختخواب برخاست. همسرش دامن او را گرفته گفت: تو مردی جنگجو هستی و دشمن زیادی داری، بیرون رفتن تو در این حال دور از احتیاط است. کعب گفت: این ابونائله است و ترسی از او بر من نیست. او کسی است که اگر مرا در خواب ببیند؛ روی محبت و علاقه ای که به من دارد؛ حاضر نیست بیدارم کند. زن گفت: به خدا صدای او مرا به وحشت انداخت و بوی شر از او استشمام می شود کعب پاسخ داد: جوانمرد کسی است که اگر برای زدن نیزه هم او را بخوانند؛ اجابت کند. این سخن را گفته و از قلعه به زیر آمد و نزد آن پنج نفر آمده؛ ساعتی در آن دل شب پیش آن ها نشست و با آن ها گفت و گو کرد.

ابونائله گفت: خوب است از این جا به شعب العجوز برویم و بقیه گفت و گو را در آن جا انجام دهیم. کعب پذیرفت و با آن ها به راه افتاد. قدری که راه آمدند؛ ابونائله دست به سر او گذارده؛ بو کرد و گفت: عجب عطری! من که تاکنون عطری به این خوشبوئی استشمام نکرده ام. بار دوم این عمل را تکرار کرد؛ و بار سوم سر او را در دست گرفت و به رفقای خود گفت: این دشمن خدا را بکشید. رفقای ابونائله شمشیرها را فرود آوردند؛ ولی کاری از پیش نبرد. ابونائله گوید: یادم افتاد که در میان شمشیر من کارد تیز و نازکی است. فوراً آن را بیرون آورده و در شکمش فرو بردم و تا پائین شکافتم. کعب چنان فریادی زد که تمام قلعه های اطراف بیدار شدند و آتش افروختند و دانستند که در آن جا اتفاقی افتاده و با همان ضربت کعب از پا درآمد.

۲- قتل ابن سبیه یهودی و سایر یهودیان (صفحات ۸۳ و ۸۴):

به دنبال قتل کعب بن اشرف؛ رسول خدا دستور داد به هر یک از یهود که دسترسی پیدا کردید او را بکشید. محیصه بن مسعود؛ در پی این دستور رسول خدا (ص)؛ ابن سبیه یهودی را که مرد تاجر پیشه و لباس فروش بود؛ بکشت. محیصه برادری داشت به نام حویصه؛ با این که بزرگ تر از محیصه بود؛ ولی هنوز مسلمان نشده بود. همین که دید محیصه به آن مرد یهودی شمشیر می زند و می خواهد او را بکشد؛ با ناراحتی گفت: ای دشمن خدا آیا او را می کشی؟ با این که حق نان و نمک به گردن تو دارد و چربی های شکم تو از مال اوست!!

محیصه گفت: کسی مرا مأمور کشتن او کرده که به خدا اگر دستور کشتن تو را هم می داد؛ با این که برادرم هستی بلاد رنگ گردنت را می زدم!! حویصه با کمال تعجب پرسید: راستی تو را به خدا اگر محمد به تو دستور دهد مرا بکشی؛ تو خواهی کشت؟ محیصه گفت: آری به خدا اگر دستور قتل تو را به من بدهد فوراً گردنت را می زنم! حویصه گفت: به خدا سوگند آئینی که تو را به این اندازه مطیع خود کند؛ آئین عجیبی است و همین جریان موجب شد که حویصه نیز مسلمان شود.

۳- کشتن سلام بن تحقیق (صفحات ۱۸۴ تا ۱۸۶):

کشته شدن کعب بن اشرف؛ یکی از دشمنان سرسخت اسلام که به دست اوسیان انجام شد... و خزرجیان مترصد بودند تا فرصتی به دست آورند و یکی از دشمنان دیگر اسلام و مسلمین را که با مسلمانان و سایر جهات مانند کعب بن اشرف باشد از پای درآورند؛ تا در کسب شرف و فضیلت خود را به قبیله اوس برسانند و در مسابقه خدمت به اسلام از رقبای خود عقب نمانند.

قبیله خزرج به دنبال این فکر به یاد سلام بن ابی تحقیق و عداوت های دیرینه و تحریکات او برضد پیشوای اسلام و مسلمین افتادند و...